

بررسی زمینه‌های شکل‌گیری پلیس جنوب

سکینه کاشانی^۱ (نویسنده مسئول)

عصمت بابادی^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۱/۳۰

تاریخ پذیرش: ۹۴/۲/۷

چکیده

با شروع جنگ جهانی اول و به دنبال آن ورود نیروهای متفقین و متحدین به خاک ایران، اوضاع به شدت بحرانی به نظر می‌رسید. روس‌ها در شمال ایران، عثمانی‌ها در غرب، انگلیسی‌ها در جنوب و جنوب شرقی و آلمانی‌ها به‌طور پراکنده در مرکز و نواحی دیگر فعالیت می‌کردند. این در حالی بود که دولت ایران اعلام بی‌طرفی کرده‌بود. در رویارویی با اغتشاشات و شورش‌های ایلات نیز نیروی نظامی کارآمدی وجود نداشت. انگلستان که به دلیل موقعیت استراتژیک ایران و حفاظت از سرحدات منتهی به هندوستان منافع خود را در خطر می‌دید، تصمیم به اقدام جدی در این زمینه گرفت تا با تشکیل نیروی نظامی مستقلی در ایران علاوه بر محافظت از خط لوله نفت، از نفوذ آلمان‌ها نیز جلوگیری کند. لذا در ماه مارس ۱۹۱۶ میلادی / ذی‌قعدة ۱۳۳۵ ه.ق. نیروی نظامی به فرماندهی ژنرال سرپرسی سایکس، به بهانه تأمین امنیت جنوب، وارد ایران شد تا در واقع حافظ منافع بریتانیا باشد. اما این موضوع برای ایرانیان آگاه که عملاً نقض حاکمیت ایران را مشاهده می‌کردند، قابل پذیرش نبود لذا مقاومت‌های مردمی بسیاری در مقابل نیروی پلیس جنوب شکل گرفت.

واژگان کلیدی: پلیس جنوب، سرپرسی سایکس، صولت‌الدوله، واسموس، ژاندارمری.

^۱ کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی از دانشگاه شهید چمران اهواز s.kashani2000@gmail.com

^۲ کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی از دانشگاه شهید چمران اهواز esmat.babadi@yahoo.com

مقدمه

روسیه و انگلیس از دیرباز برای حفظ منافع خود در ایران سیاست‌های خاصی را دنبال می‌کردند. دستیابی به آب‌های گرم خلیج فارس از طریق ایران و رقابت با انگلیس سیاستی بود که روس‌ها برای حضور در ایران به دنبال آن بودند. هندوستان نیز به‌عنوان مستعمره غنی دولت انگلیس عامل توجه این دولت به راه‌های منتهی به آن و نیز تحولات مخاطره‌آمیز برای آن بود. لذا ایران به‌دلیل اینکه نقطه استراتژیک شرق محسوب می‌شد، همواره مورد توجه بود. دولت‌مردان ایرانی نیز که پس از مشروطه در پی تشکیل مجلس و احزاب مرتبط با آن بودند گهگاه به هر کدام از این دو قدرت متمایل می‌شدند. فقدان کابینه‌های قدرتمند با عوض شدن مکرر دولت‌ها بیش از پیش عرصه را برای حضور و نفوذ انگلستان و روسیه در ایران فراهم می‌کرد. اما رقابت این دو در ایران با قرارداد ۱۹۰۷ به تقسیم منافع انجامید. تا دو کشور، هر کدام بخشی از شمال و جنوب ایران را تحت نفوذ خود قرار دهند. آنچه در این بین مشهود بود، ضعف دولت ایران در واکنش به این قرارداد و نقض استقلال کشور بود. طی سال‌ها آنچه که برای این دو کشور مهم به نظر می‌رسید، حفاظت از منافع استعماری خود و توجیه این سیاست‌ها بود. با فتح تهران، استبداد محمدعلی‌شاه به پایان رسید و حکومت به فرزند او احمدشاه واگذار شد. پس از آن چندی از تاجگذاری احمدشاه نگذشته بود که جنگ جهانی اول آغاز گشت. به محض شروع جنگ، احمدشاه بی‌طرفی ایران را اعلام کرد اما حوادث به گونه‌ای پیش رفت که عملاً با نقض این بی‌طرفی، دول متخاصم، ایران را نیز عرصه تاخت و تاز خود قرار دادند. آنچه که خصوصاً متفقین به آن استناد می‌کردند، فقدان نیروی نظامی موثر در ایران برای جلوگیری از نفوذ آلمانی‌ها در ایران بود. لذا تلاش‌ها برای یافتن راه‌حلی که ضمن مقابله با این نفوذ و حفاظت از هندوستان تأمین‌کننده اهداف و منافع درازمدت انگلیس در ایران باشد، آغاز شد. در این بین، واسموس، کنسول آلمان‌ها در بین عشایر جنوب مشغول یافتن متحدینی بود تا بتواند به منافع انگلیس ضربه وارد کند و اینگونه بود که بریتانیا تصمیم به اقدام جدی در این زمینه گرفت و تشکیل یک نیروی نظامی انگلیسی را در دستور کار قرار داد. نیروی نظامی که از دولت انگلیس دستور بگیرد و برای مقابله با نفوذ آلمان‌ها و حفاظت از هندوستان با عنوان پلیس جنوب تجهیز شود. این در حالی بود که در ایران اوضاع به شدت بحرانی به نظر می‌رسید و مردم در مضیقه سختی به سر می‌بردند و ناامنی حاصل از اغتشاشات و حضور متفقین به حداکثر رسیده بود. اما با وجود این شرایط، مردم نمیتوانستند حضور نیروی نظامی یک کشور بیگانه را در خاک ایران تحمل کنند. آنچه که سبب ایستادگی مردم فارس و بوشهر در مقابل پلیس جنوب نیز شد. این مقاله به دنبال یافتن پاسخ این سوال است که چه شرایط و زمینه‌هایی سبب تشکیل این نیروی نظامی شد. به نظر میرسد جنگ جهانی اول و به دنبال آن حضور دول متخاصم در ایران از یک سو و زنگ خطر برای منافع انگلستان در حفاظت از هندوستان از سوی دیگر، سبب تشکیل پلیس جنوب شد.

ایران و آغاز جنگ جهانی اول

با شروع جنگ جهانی اول، احمدشاه قاجار که به تازگی تاجگذاری کرده بود در نوامبر ۱۹۱۴م/ دهم آبان ۱۲۹۳ بی‌طرفی ایران را اعلام کرد که از آن پس همه دولت‌های بعدی نیز آن را تکرار کردند.^۱ اما با آغاز جنگ و علی‌رغم اعلام بی‌طرفی ایران، روسیه قوای سرحدی خود را برای دفاع از جناح قفقاز بسیج کرد، حکومت هند نیز قبل از تجهیز ارتش ششم ترکیه، نیروهایی به سوی خلیج فارس فرستاد و فاو و بصره را پس از نبردی در کوت‌الزین اشغال کرد.^۲ این در حالی بود که انگلستان به دنبال کنترل اوضاع و حفاظت از منافع خود در ایران بود. در ژانویه ۱۹۱۵م ژنرال نیکسون که به فرماندهی قوای انگلیسی در خاک ایران منصوب شده بود، یک لشکر خود را مأمور عقب‌راندن ترک‌ها از خوزستان کرد. ضمناً انگلیسی‌ها یک لشکر به نام خط خاوری ایران به خراسان و بلوچستان فرستادند تا از عبور آلمان‌ها و ترک‌ها به افغانستان جلوگیری کنند.^۳ پیش از این و در سال ۱۹۰۷م، انگلیس و روسیه در قراردادی ایران را به سه منطقه تقسیم کرده بودند. منطقه نفوذ روس‌ها در شمال، منطقه نفوذ بریتانیا در جنوب شرقی و منطقه بی‌طرف که شامل بقیه خاک ایران می‌شد. ولی در توافقی که بین دولتین روس و انگلیس برای تقسیم مجدد ایران در ماه مارس ۱۹۱۵م صورت گرفت، دولت روسیه کنترل منطقه بی‌طرف را نیز به انگلیس واگذار کرد.^۴ در ظرف هفت سالی که بین قرارداد انگلیس و روس و بروز جنگ بین‌الملل فاصله بود، ایران در یک حال تشنج و بسیار بدی قرار داشت. روسیه مانند یک دولت غارتگر با وی رفتار مینمود و دائماً از موقعیت استفاده نموده و یا مواقع بحرانی ایجاد می‌کرد و برای دخالت خود بهانه‌هایی می‌تراشید. انگلستان سعی می‌کرد برای جنوب ایران حکام لایقی انتخاب نماید.^۵ دولت ایران ضعیف بود و کابینه‌ها زودبه‌زود تغییر می‌کردند چون هیچکدام نمی‌توانستند از پشتیبانی کافی در مجلس برخوردار شوند. مجلس سوم در شانزدهم آذر ۱۲۹۳ در زمانی که علاءالسلطنه رئیس‌الوزرا بود، تشکیل شده بود. علاءالسلطنه جای خود را به مستوفی داد که کوشش بی‌نتیجه‌ای را برای متقاعد ساختن روس‌ها به عقب‌نشینی انجام داد.^۶ در این اوضاع و احوال آنچه مهم به نظر می‌رسید، ناتوانی ایران در کنترل اوضاع و جلوگیری از اغتشاشات و ورود نیروهای متخاصم به کشور بود و آنچه که به خصوص از سوی متفقین تأکید می‌شد، ضرورت وجود یک نیروی نظامی موثر از سوی آن‌ها در ایران بود. لذا تبلیغاتی از سوی آن‌ها برای ناامن جلوه‌دادن ایران صورت گرفت تا بتوانند حضور یک نیروی نظامی انگلیسی در ایران را توجیه کنند. از سفارت ایران در لاهه به تاریخ اکتبر ۱۹۱۵م/ ذی‌الحجه ۱۳۳۳ق آورده شده است که: «اخبار راجعه به ایران در این ایام در جراید زیاد است ولی تمام خبرهایی که دو دولتین روس و انگلیس بر حسب نیات و مقاصد

^۱ اتابکی، ایران و جنگ جهانی اول، ص ۲۳.

^۲ سفیری، پلیس جنوب ایران، ص ۲۹.

^۳ هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۳۴۵.

^۴ مجد، انگلیس و اشغال ایران در جنگ جهانی اول، ص ۱۲۱.

^۵ سایکس، تاریخ ایران، ص ۶۱۱.

^۶ اتابکی، ایران و جنگ جهانی اول، ص ۲۵.

خویش در مدلل ساختن ضعف مادی و معنوی دولت علیه در همه جا منتشر می‌سازند.^۱ «از این قبیل که اقدامات دولتی در شمال و جنوب بر حسب دلخواه و به موجب دعوت علیه شده است و یا اینکه روس‌ها می‌نویسند وجود قشون ما در شمال برای این است که دولت ایران قوه حفظ مملکت و رفع اغتشاش و هرج‌ومرج را نداشته و از نظم داخله عاجز است.»^۲ بنابراین اغتشاشات فزاینده در ایران، نبودن هیچ‌گونه نیروی نظامی محلی یا سیاسی کارآمد که بتواند تکیه‌گاه مطمئنی برای بریتانیا باشد و این اوضاع و احوال حکم می‌کرد که بریتانیا برای ایجاد هم‌سنگی در برابر اعتبار نفوذ روسیه در ایران هم شده، ضرب شست قاطعی نشان دهد.^۳ شاید بهترین دلیل در توجه انگلستان به ایران را خود سرپرسی سایکس در سفرنامه‌اش آورده باشد که «در جواب یکی از محترمین سالخورده ایران که روزی به‌عنوان اعتراض می‌گفت اصولاً چرا دولت انگلیس در کارهای این کشور دخالت و اعمال نظر می‌نماید باید گفت چنانچه یک نظر اجمالی به نقشه جغرافیایی عالم بیفکنید خواهید دید ایران یکی از شاهراه‌های بزرگ بین‌المللی است که اروپا را به هندوستان متصل می‌کند و تنها همین مسئله به خودی خود واجد اهمیت فراوان است»^۴ برای اینکه دولت انگلیس بتواند با هر دولت زورمند و توانایی در قاره آسیا مقابله نماید لازم است نسبت به ازدیاد قوای نظامی هندوستان سعی و کوشش کافی به عمل آورد و سد آهنین در مقابل هندوستان و ترکستان ایجاد نماید.^۵ به هر روی مسئله اصلی وضعیت ایران نسبت به مرزهای شمال غربی هند بود که این سیاست را لااقل تا آستانه جنگ جهانی اول و قبل از اینکه نفت ایران اصولاً اثری در شکل‌گیری سیاست خارجی انگلیس داشته باشد، تعیین و راهنمایی می‌کرد. این منافع که به گفته لرد کرزن، سیاسی، استراتژیک، تجاری و تلگرافی بودند و در آغاز عمدتاً جنبه هندی داشتند و تا جنگ جهانی اول نیز بیشتر همین جنبه را حفظ کردند، لیکن در این زمان اهمیت جنوب ایران به مقدار زیادی افزایش یافته بود.^۶ در واقع حضور نیروی قزاق در مشهد و حفاظت انگلیس از مرز بلوچستان تحت عنوان «کمر بند شرق» حاکی از نگرانی و توجه انگلیس به حفاظت از هندوستان بود.^۷ بدین ترتیب برای تشکیل نیروی نظامی موثر در این زمینه، ژنرال سرپرسی سایکس که پیش از این مسئولیت کنسولگری انگلیس در کرمان، سیستان و خراسان و همچنین ترکستان چین را عهده‌دار بود، برای تشکیل نیروی مورد نظر فراخوانده شد. وی به دهلی رفت و در آنجا به او گفته شد که به فرماندهی پلیس جنوب ایران منصوب گردیده و بایستی عازم ایران شود و قوایی مرکب از یازده هزار سوار و پیاده تشکیل دهد و نظم و آرامش شهرهای جنوبی ایران را تأمین کند.^۸ سایکس به همراه دسته‌ای افسر انگلیسی و هندی و

^۱ بیانی، پلیس جنوب مستند به اسناد سیاسی و تاریخی، ص ۸۲.

^۲ همان، ص ۸۳.

^۳ سفیری، پلیس جنوب ایران، ص ۲۶.

^۴ سایکس، ده هزار مایل در ایران، ص ۴۲۸.

^۵ همان، ص ۴۳۹.

^۶ سفیری، پلیس جنوب ایران، ص ۲۶.

^۷ مجد، انگلیس و اشغال ایران در جنگ جهانی اول، ص ۲۵۴.

^۸ سایکس، ده هزار مایل در ایران، ص ۱۱.

و دو توپ قدیمی سرپر، در ۱۶ مارس ۱۹۱۶م/ ۶ ذی‌قعدة ۱۳۳۵ق در بندرعباس پای به خشکی نهاد. هدف از این مأموریت رسماً و به گفته خود سایکس، ایجاد نیرویی بود از افراد محلی به‌منظور احیای نظم و قانون در خدمت منافع دو دولت روسیه و انگلستان.^۱ خود سایکس در این مورد می‌آورد: «پس از بحرانی که ذکر شد، مسئله برقراری قانون و حفظ امنیت و انتظام را دولت ایران جدا تحت نظر گرفته و در اول سال ۱۹۱۶ قرار شد میسیون بدین منظور بطرف جنوب اعزام دارند. وظیفه آن‌ها این بود که یکدسته قوایی در حدود یازده هزار نفر که ایرانی باشند ترتیب داده و بجای ژاندارمری که بیشتر آن‌ها تحت نفوذ صاحب‌منصبان سوئدی خود برای مقاصد و منظوری که عملاً در نظر داشتند به دشمن ملحق شده و یا در نتیجه نرسیدن حقوق متفرق شده‌بودند قرار دهند. مقصود هیئت برقراری قانون و اعاده امنیت و نظم بود و قرار شد بطوریکه منافع دولتین ایران و انگلیس ایجاب کند قوایی پدید آورند. در شمال هم همینطور قرار شد تیپ قزاق مشغول انجام وظیفه باشد. تجهیز این دو قوه و نگهداری آن‌ها در مدت جنگ قرار شد بدست انگلیس و روس صورت گیرد. بعلاوه یک کمیسیون مختلط مالی معین گردید که مسئله فوق را تحت نظر بگیرند و بالاخره پس از پیدا شدن توافق نظر قرار شد که دولتین مزبور ماهیانه دویست هزار تومان از این بابت بدولت ایران بدهند. نگارنده برای فرماندهی کل میسیون انگلیسی تعیین شده و در ژانویه سال ۱۹۱۶ وارد دهلی گردیدم. در آنجا امر تأسیس و ترتیب قوای مزبور بمن محول شد.»^۲ اما آنچه که در این مورد قابل ذکر است اینکه اشاره سایکس به تأمین امنیت و اعاده قانون را باید با تأمل پذیرفت، چرا که به نظر می‌رسد تأمین منافع بریتانیا برای تشکیل پلیس جنوب بیشترین نقش را داشته و حتی کابینه‌هایی که در این مدت شکل گرفتند نیز در مورد به‌رسمیت شناختن پلیس جنوب و قانونی‌بودن آن مباحثات بسیاری را با دولت انگلیس داشتند.

این در حالی بود که جنگ باعث ویرانی و آشوب و قحطی در ایران شده‌بود. آشفته‌گی و تردیدهای شاه، آشوب‌های دائمی عشایری، جنبش‌های جدایی‌خواهانه و شورش و مداخلات بیگانه بر این بحران سیاسی و اقتصادی دامن زد. پیامد این امر، روی کار آمدن کابینه‌های کوتاه‌مدت بود که به کاهش قدرت حکومت مرکزی کمک می‌کرد و آن را به شبحی از یک حکومت واقعی تبدیل کرده بود.^۳ بدین ترتیب وضع سیاسی و اجتماعی ایران زمینه‌ساز حضور نیروی نظامی کشوری بیگانه بود تا منافع آن‌ها در این اوضاع تأمین شود.

فقدان نیروی نظامی موثر در ایران

در ژانویه ۱۹۱۶م موافقت‌نامه‌ای بین فرمانفرما، فن‌اتر و مارلینگ امضا شد که به موجب آن مقرر شد تعداد قوای قزاق تا حدود یک لشکر یازده هزار نفری افزایش و به جای ژاندرمری نیرویی به نام تفنگداران جنوب ایران تأسیس نماید. متعاقب امضای این موافقت‌نامه، ژاندارمری منحل گردید و برای حفاظت راه‌ها نیرویی

^۱ سفیری، پلیس جنوب ایران، ص ۲۵.

^۲ سایکس، تاریخ ایران، ص ۶۳۴ و ۶۳۵.

^۳ آوری و...، تاریخ ایران به روایت کمبریج، ص ۲۶۵.

مرکب از بقایای ژاندارم‌ها به نام امنیه تشکیل گردید.^۱ در این شرایط پرتلاطم، دولت ایران فاقد وسایل لازم برای گسترش اقتدار و کنترل خود بر کلیه ولایات ایران بود. فارس، کرمان و سیستان با نواحی دیگری همچون مکران و بلوچستان که کنترل‌شان از مرکز در مهم‌ترین مواقع دشوار بود، پس از همکاری به حکومت مرکزی در دوران مشروطه، هر چه بیشتر از مرکز دور افتاده بودند و والیان و حکام دولت نیز در این مناطق در نزاع‌های بین ایلی یا توطئه‌های سیاستمداران محلی درگیر بودند.^۲ وجود قحطی در غرب ایران، سلطه پلیس جنوب بر جنوب ایران و حضور ترک‌ها در آذربایجان سبب شد که دو منطقه استان گیلان و منطقه شمال شرقی از کنترل انگلیس خارج شود. انگلیسی‌ها به مراقبت از منطقه شمال شرقی پرداختند. با یاری واحدهای ارتش هند و پلیس جنوب، کنسول‌گری‌های انگلیسی در کرمان و مشهد، شرق ایران را زیر سلطه خود داشتند.^۳ در همین زمان بود که یک گروه انقلابی به نام «جنگلی» به رهبری یک طلبه میهن‌پرست محلی به نام میرزا کوچک‌خان در سال‌های ۱۸-۱۹۱۷م (۹۷-۱۲۹۶) بر گیلان تسلط یافت.^۴ میرزا کوچک‌خان در انقلاب مشروطه به مجاهدین پیوسته و به هنگام فتح تهران در سال ۱۲۸۸/۱۹۰۹ در کنار مجاهدین گیلان جنگیده بود. اما بعد به دلایلی از جمله اولتیماتوم سال ۱۲۹۰/۱۹۱۱ روس‌ها و انحلال مجلس دوم، از حکومت جدید نومید شده بود. زمانی که روس‌ها تهدید به پیشروی تا تهران کردند و مجلس سوم عملاً منحل شد، کوچک‌خان تصمیم به سازماندهی جنبش چریکی در گیلان برای پیکار با نیروهای روسیه و مبارزه با ملاکان طرفدار روس‌ها کرد. استقرار نیروهای میرزا کوچک‌خان در جنگل‌های انبوه شمال گیلان سبب شد که در میان عموم مردم به «جنگلی» مشهور شوند.^۵

به نظر می‌رسید بدبینی نسبت به نیروی ژاندرمری کم‌وبیش وجود داشت و یا لاقلاً تبلیغاتی برای بی‌اثر بودن وجود آن صورت می‌گرفت. سپهر، مورخ دوره قاجار، ناامنی راه‌ها و ضعف ژاندرمری را اینگونه توصیف کرده است: «دستجات قطاع‌الطریق در اطراف مشغول حرکت هستند و بدون ملاحظه و رعایت، دست به غارت و یغما گشوده و بعضی از اوقات جرم و جنایت را بر نهب و سرقت اضافه می‌کنند. فقط در بعضی از شهرها و قصبات حکام مقتدری که هیچ گوش به احکام دولت مرکزی نمی‌دهند یک چیزی را شبیه به نظم و اقتدار حفظ کرده‌اند. ژاندرمری دولتی که در تحت فرمان صاحب‌منصبان سوئدی هستند به واسطه نرسیدن حقوق در شرف انحلال است اگرچه این قوه به هیچ‌وجه دارای موفقیت بزرگی نبوده و تمتع کاملی از وجودش حاصل نشده است».^۶ سایکس نیز برای توجیه ضرورت تشکیل پلیس جنوب عملاً ژاندرمری را علاوه بر بی‌ثمر بودن، به عنوان یک خطر جدی به شمار می‌آورد تا بتواند حضور نیروی نظامی انگلیسی را تنها راه حل

^۱ هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۳۴۷ و ۳۴۸.

^۲ سفیری، پلیس جنوب ایران، ص ۳۰ و ۳۱.

^۳ آوری و...، تاریخ معاصر، ص ۳۷۳.

^۴ آوری و...، تاریخ ایران به روایت کمبریج، ص ۲۶۵.

^۵ کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ص ۱۹۱.

^۶ سپهر، ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۰۶.

دولت ایران برای حفظ نظم معرفی کند: «نیروی نظامی در آن‌زمان شامل بریگاد قزاق بود که در تحت فرماندهان روسی قرار داشت. ژاندارمری سوئدی به هفت هزار نفر بالغ بوده و در اغلب شهرهای مختلف ایران مخصوصاً فارس دسته‌هایی داشت. این‌ها شوارع عمومی و جاده‌های عمده را حفاظت می‌کردند. دستجات سربازان دولت ایران که فقط افسران ایرانی داشتند باید دانست که دارای ارزش نظامی نبوده و از هردو طرف متحارب در ظرف مدت جنگ کاملاً نادیده انگاشته می‌شدند».^۱ در واقع نوعی پلیس نیمه‌سوار به‌صورت امنیه در ایالات وجود داشت که این نیرو تحت فرمان حکام محلی بود. در عین حال حکام محلی شبکه‌ای قدیمی‌تر از محافظان یا پاسداران راه در اختیار داشتند که قره‌سواران نامیده می‌شدند. سوی نیروهای مسلح و جنگی قبایل که هنگام ضرورت دولت آن‌ها را بسیج می‌کرد، تنها نیروی مجهز و موثر بریگاد قزاق بود و نیروی کوچک مقابل قزاق‌ها که بیشتر مانع کار بودند ژاندرمری بود.^۲ ژاندرمری دولتی را مجلس دوم در سال ۱۲۸۹/۱۹۱۰ تأسیس کرد. فرماندهی عالی ژاندرمری دولتی را هیئت نظامی سوئدی به ریاست یالمارسون تشکیل می‌داد که در اوت ۱۹۱۱/ مرداد ۱۲۹۰ وارد تهران شده بود. گروه افسران و نفرات ایرانی ژاندرمری دولتی ابتدا از افسران و افرادی تشکیل می‌شد که از ژاندرمری خزانه مورگان شوستر انتقال یافته بودند. این نیرو در ۱۹۱۱ برای کمک به شوستر برای گردآوری مالیات تشکیل شده بود.^۳ فرمانده ژاندرمری شیراز در مکاتبه با اداره مرکزی ژاندرمری می‌نویسد: «جای تردید نیست که دلایل متعددی در دست است که انگلیسی‌ها در فارس علیه ژاندرمری تحریک می‌نمایند و خدمات مفید ژاندرمری را ملامت می‌کنند. این نکته نیز محقق است که ژاندرمری پشتیبان‌های عالی و طرفدارهای صمیمی چون وطن‌خواهان خوبی مثل قوام‌الملک، صولت‌الدوله و غضنفرالسلطنه دارد».^۴ انگلیسی‌ها با توجه به رقابت خود با آلمان‌ها در ایران، همواره ژاندرمری را به حمایت و جانبداری از نیروهای آلمانی در ایران و انجام عملیات ضد متفقین متهم می‌کرده و قصد داشتند زمینه انحلال آن را فراهم کنند.^۵ در مجموع، حضور پلیس جنوب، خود سبب بی‌توجهی بیشتر به ایجاد قوه نظامی در ایران می‌شد. ژاندرمری حتی توانسته بود به همراه کمیته حافظین استقلال مملکت وابسته به حزب دموکرات، کنترل شیراز را دست گیرد اما پس از مهاجرت نمایندگان به کرمانشاه و بعد از آن، رفتن عده‌ای از افسران ژاندرمری به عثمانی، این نیرو هم اثربخشی خود را از دست داده و با حضور سایکس زمینه ادغام آن در پلیس جنوب فراهم شد.^۶ در گزارشی از وزارت خارجه در مورد مشکلات حفظ امنیت آورده شده است:

^۱ سایکس، تاریخ ایران، ص ۶۱۳.

^۲ سفیری، پلیس جنوب ایران، ص ۳۲.

^۳ اتابکی، ایران و جنگ جهانی اول، ص ۷۴ و ۷۵.

^۴ بیات، ایران و جنگ جهانی اول، ص ۱۱۵.

^۵ جعفری، پلیس جنوب: پیگیری اهداف انگلستان، مشکلات مادی و معنوی ملت ایران، ص ۱۶۰.

^۶ اتابکی، ایران و جنگ جهانی اول، ص ۹۶.

«بنابر اطلاع واصله از اصفهان، قوهٔ موسوم به پلیس جنوب که دولت آن‌ها را [به رسمیت] نشناخته در آن‌جا همواره بر عدهٔ خود می‌افزایند و چندی است به واسطهٔ حقوق کافی که می‌دهند، مأمورین نظمیه در پلیس جنوب داخل شده، به کلی کار را فلج می‌کنند»^۱.

به هر ترتیب، تعداد افراد پلیس جنوب در اوت ۱۹۱۷م به بیش از ۵۵,۰۰ و در بهار ۱۹۱۸م بالغ بر ۶,۰۰۰ تن می‌شد که حدود پنجاه درصد آن را قبایل کوچ‌نشین و نیمه‌کوچ‌نشین محلی تشکیل می‌دادند. بخش بزرگی از این‌ها به‌عنوان افراد منظم تعلیم می‌دیدند و بقیه، حدود ۵۵۰ تا ۱,۰۰۰ نفر سربازان غیر منظم سوار و پیاده‌نظام بودند. دستهٔ دوم آن‌هایی بودند که زمانی در خدمت نیروهای نظامی دولتی یا پلیس بوده و اکنون به استخدام پلیس جنوب ایران درآمده بودند. این‌ها عبارت بودند از ژاندرم‌ها، امنیه و تفنگچیان که از ژاندرمری آمده بودند و بقیه بیکاران یا نیمه‌بیکاران شهر و روستا از جمله کارگران کشاورز بی‌زمین، شاگرد نانو و حملات مغازه‌ها بودند.^۲

فعالیت آلمانی‌ها در ایران

در شرایطی که ایران شاهد نقض بی‌طرفی خود در جنگ از سوی متفقین و متحدین بود، دول مزبور سعی در ایجاد همدلی با ایرانیان داشتند و هر کدام به تبلیغ در این زمینه می‌پرداختند. در این میان، واسموس، کنسول آلمان در ایران بیشترین فعالیت را بین عشایر و ایلات داشت. از طرفی دیگر، انگلیسی‌ها به سرپرستی سرپرستی سایکس با در اختیار قرار دادن پول و اسلحه برای عشایر بختیاری و عشایر عرب که تحت فرمان شیخ خزعل بودند سعی در جلب نظر و حمایت آن‌ها داشت.^۳

مورخ‌الدوله سپهر در مورد نفوذ و حضور آلمان‌ها در ایران اینگونه می‌نویسند: «در اغلب ایالات مرکزی ایران زمام کارهای مهم عمومی به‌دست عناصری قرار گرفت که حاضر بودند سرنوشت کشور خود را با سرنوشت متحدین توأم نمایند. در مقابل این عملیات، روس‌ها قوای خود را در صفحات شمال تکمیل نموده و به‌طرف تهران به‌حرکت درآوردند. برای رفع این تهدید وزیرمختار آلمان (پرنس رویس) سعی نمود شاه را وادار نماید که موقتاً پایتخت را به‌مرکز کشور یعنی به اصفهان انتقال دهد ولی اجرای این نقشه در دقایق آخر عقیم گردید و شاه در برابر اعتراضات روس و انگلیس تسلیم و تصمیم گرفت در تهران بماند. رؤسای حزب دموکرات نیز که پایتخت را ترک نمودند، در قم کمیته‌ای ترتیب و به‌عنوان اینکه شاه در تهران تحت فشار روس قرار گرفته و نمی‌تواند آزادانه تصمیمی اتخاذ نماید، یک حکومت موقتی به‌ریاست نظام‌السلطنه تشکیل دادند ولی ریاست قشون به‌عهدهٔ کنت کانیتس، وابستهٔ نظامی آلمان واگذار گردید.^۴ حکومت ایران از بیم اشغال پایتخت توسط روس‌ها تصمیم گرفته بود پایتخت را به اصفهان انتقال دهد تا در آن‌جا از حمایت آلمان برخوردار شود ولی

^۱ جعفری، پلیس جنوب: پیگیری اهداف انگلستان، مشکلات مادی و معنوی ملت ایران، ص ۱۶۵.

^۲ سفیری، پلیس جنوب ایران، ص ۱۳۲.

^۳ آوری و ...، تاریخ ایران به روایت کمبریج، ص ۲۶۵.

^۴ سپهر، ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۷۹.

روس‌ها با تهدید برکناری شاه جوان و بازگرداندن پدرش محمدعلی به سلطنت مانع از این حرکت شدند. نمایندگان مجلس نیز که مجلس سوم را منحل کرده بودند مجبور شدند در مقابل پیشروی روس‌ها، به کرمانشاه روند و در آنجا با کمک مالی از آلمان توانستند نیروهای عشایری را علیه انگلیس و روس بشورانند اما شکست خوردند و به استانبول و برلین گریختند.^۱ سایکس نیز حضور آلمانی‌ها را برای تهدید خطوط لوله نفت و تحریکات علیه بریتانیا می‌داند و می‌آورد: «طول زیاد لوله نفت که از میدان نفتون به اهواز و آبادان به فاصله ۱۵۰ میل امتداد دارد، آن را بی‌نهایت قابل صدمه و خسارت قرار داده، چنانکه پیش از تکمیل وسائل دفاعیه در چندین نقطه قطع و آتش زده شد، به‌علاوه، بیشتر عشایر و ایلات مجاور، به‌واسطه تعصب مذهبی و تبلیغات آلمان، با انگلیس‌ها دشمن شدند».^۲ مقصود اصلی دول مرکزی یا آلمان‌ها این بود که اغتشاش و آشوب در ایران و افغان و نیز سرحدات هند برپا کرده و از این راه برای انگلیس و روس ایجاد مشکل نمایند. چنانچه آلمان‌ها در اینکار موفق می‌شدند و دومین دولت مستقل اسلامی را علیه روس و انگلیس وارد جنگ می‌کردند، این موضوع تقویت می‌شد که قسمت اعظم عالم اسلامی به دشمنان انگلیس پیوستند. فعالیت نمایندگان آلمان در ایران قابل ملاحظه بود. چنانکه در این باب اسنادی که به‌دست آمد ثابت نمود که آن‌ها نقشه‌های بسیار وسیعی کشیده بودند که از جمله سازشهایی برای تهیه مهمات در ارتش هند، به پا کردن شورش در آن کشور و حمله به نمایندگان هیئت‌های انگلیسی در سراسر ایران بوده‌است. نقشه این عملیات تا آنجا که مربوط به ایران بود شامل دو قسمت می‌شد؛ عمال و نمایندگان آلمان با پول‌های هنگفت زیاد، مسلسل و هفت‌تیر مجهز شده و با تفنگ‌های زیاد مأمور بودند عشایر و ایلات را تحت سلاح درآورند و در سرتاسر کشور آشوب و هرج‌ومرج راه بیندازند.^۳ واهمه‌ای که سایکس از حضور آلمان‌ها در ایران داشت سبب جبهه‌گیری مشخص او علیه خصوصاً کنسول آلمان‌ها در ایران بود. سایکس در این زمینه می‌آورد: «در میان وکلا و مأمورین آلمان در ایران، واسموس فوق‌العاده زبردست بود و بیش از همه توانست در کار خود موفقیت به دست آورد. در چند سال قبل از جنگ، او در بوشهر قنصل بود. نامبرده بواسطه پذیرائی‌های زیاده از حد و دادن هدایا و تحف زیاد به تنگستانی‌ها و قبائل مجاور توانست مردم آن حدود را بطرف آلمان‌ها جلب کند. وقتی که جنگ بزرگ شروع شد واسموس به مرخصی رفته بود ولی او در ژانویه ۱۹۱۵ با یک دسته کوچک آلمانی و هندی‌های شورش‌طلب در شوشتر دوباره ظاهر شد. واسموس برای تبلیغات ضد انگلیسی مثل ریگ پول خرج می‌کرد».^۴ اما به نظر می‌رسید ایجاد هسته‌های مقاومت در میان عشایر بیشتر از اینکه ناشی از تحرکات واسموس باشد، وابسته به روح استعمارستیزی ایلات ایرانی در مقابل انگلیسی‌ها بود، آنچه که سایکس در نادیده‌گرفتن آن دچار خطا شد.

^۱ آوری و ...، تاریخ ایران به روایت کمبریج، ص ۲۶۴.

^۲ سایکس، تاریخ ایران، ص ۶۱۹.

^۳ همان، ص ۶۲۲.

^۴ همان، ص ۶۲۳.

مقاومت‌های مردمی در مقابل انگلیسی‌ها

مقاومت مردم در مقابل انگلیسی‌ها به پیش از شکل‌گیری پلیس جنوب باز می‌گردد. در سال ۱۳۳۰ ه.ق. در دوره‌ای که حبیب‌الله خان قوام‌الملک کفالت حکومت فارس را داشت، در تلگراف‌هایی به وزارت داخله به‌ارتباط صولت‌الدوله قشقای با علمای بزرگ و بانفوذ فارس به‌ویژه آیت‌الله حاج میرزا ابراهیم شریف و آیت‌الله شیخ جعفر محلاتی فارس برای مقابله با انگلیسی‌ها اشاره می‌کند.^۱ وی در تلگرافی به وزارت داخله می‌آورد: «دو نفر جاسوس که برای کسب اطلاع به طرف صولت‌الدوله فرستاده بودم مراجعت کردند. صولت‌الدوله در کار این بوده که جمعیتی به اسم جلوگیری از قشون انگلیس بر حسب حکم علماء جمع کند و به طرف جره و کازرون... که اگر بتواند کلانترهای قشقای را با خود همراه و به مقاصد که در نظر دارد شروع نماید».^۲ پیش از این و در دوران استبداد صغیر، مشروطه‌خواهان فارس به‌رهبری سیدعبدالحسین لاری و با همکاری صولت‌الدوله مبارزات خود را دنبال می‌کردند. در جریان جنگ جهانی اول نیز آیت‌الله لاری از پای‌ناستاد و با صدور احکام جهاد علیه نیروهای تجاوزگر به نیروهای قشقای، تحرکات تازه‌ای را در مبارزان به‌وجود آورد.^۳ در بوشهر نیز حضور ناوگان انگلیس در خلیج فارس سبب شد تا مجتهدین مقیم بوشهر، مرحوم آیت‌الله سیدعبدالله بلادی، سیدمرتضی علم‌الهدی و شیخ محمدحسین برازجانی مردم را به جهاد با کفار روس و انگلیس ترغیب کنند. تنگستانی‌ها که پیش از این و قبل از شروع جنگ جهانی اول نیز درگیری‌هایی با انگلیسی‌ها داشتند؛ به فرماندهی رئیس‌علی دلواری اولین پاسخ را به ندای علمای دین دادند.^۴ در اوت ۱۳۳۳/۱۹۱۵ ه.ق انگلیسی‌ها بوشهر را اشغال کردند و عده‌ی زیادی نظامی هندی از کشتی پیاده شدند و دارالحکومه را از موقرال‌دوله حکمران بوشهر تحویل گرفتند.^۵ در مقابل عشایر جنوب به‌رهبری رئیس‌علی دلواری، شیخ حسین چاه‌کوتاهی و زائر خضرخان تنگستانی بر نیروهای انگلیسی مستقر در بوشهر هجوم آورده و تلفاتی بر آن‌ها وارد کردند و اینچنین به تجاوز علنی به خاک ایران پاسخ داده شد.^۶ انگلیسی‌ها رئیس‌علی دلواری را که با درگیری‌های پراکنده و شبیخون‌های مکرر به انگلیسی‌ها مانع از انجام برنامه‌های آن‌ها شده بود، سرسخت‌ترین دشمن خود می‌دانستند و در یک عملیات ناموفق سعی نمودند با سیاست تطمیع وی را از سر راه بردارند.^۷ اما آنچه پس از آن رخ می‌دهد، شکست انگلیسی‌ها در دلوار در ۸ اوت ۱۳۳۳/۱۹۱۵ ه.ق، شهادت رئیس‌علی در سپتامبر ۱۳۳۳/۱۹۱۵ ه.ق و تمرکز نیروهای زائر خضرخان ضابط تنگستان و شیخ حسین چاه‌کوتاهی برای ادامه نبرد با انگلیسی‌ها را به‌دنبال دارد.^۸ در واقع شهادت رئیس‌علی دلواری پایان‌بخش

^۱ فروزانی، چند سند تاریخی درباره کشمکش‌های حبیب‌الله قوام‌الملک و اسماعیل خان صولت‌الدوله، ص ۱۳۰.

^۲ همان، ص ۱۳۸.

^۳ وثوقی، قیام آیت‌الله سید عبدالحسین لاری، ص ۱۵۱.

^۴ موسوی‌نژاد، رئیس‌علی، جلوه‌دار قیام، ص ۴۳.

^۵ مشایخی، سال‌شمار وقایع جنوب ایران، ص ۱۰۱.

^۶ همان، همانجا.

^۷ موسوی‌نژاد، رئیس‌علی، جلوه‌دار قیام، ص ۴۴.

^۸ همان، ص ۴۵.

مبارزه علیه نیروهای انگلیسی در جنوب نبود. به‌گونه‌ای که پس از آن، در بوشهر، خالو حسین دشتی که به رئیس‌علی بسیار علاقه داشت و به شجاعت و دلیری معروف بود و نیز آیت‌الله شیخ جعفر محلاتی که از فقها و مجتهدین بزرگ بود و مردم فارس را به دفاع از وطن و جنگ با دولت متجاوز انگلیس تشویق کرد و با ۷۰۰ نفر از مجاهدین شیرازی به بوشهر برای مقابله با انگلیسی‌ها رفت.^۱ دشتستانی‌ها در مبارزات خود با انگلیسی‌ها روش خاصی به کار می‌بردند، بدین طریق که چند شتر را به یکدیگر بسته و ظرف‌های حلبی خالی را به پشت آن‌ها می‌بستند و همین که نزدیک به سیم‌های خاردار می‌شدند با چوب حلبی‌ها را به صدا درآورده و از اثر آن صدا، شترها رم کرده از ستون سیم خاردار عبور و راه را برای مهاجمین باز می‌کردند حتی حملات آن‌ها تا خود شهر مداومت داشت و مکرر دسته‌های دوهزار و دوهزار و پانصد نفری انگلیسی‌ها را شکست می‌دادند.^۲ به طور کلی، درگیری‌های مکرر پس از تشکیل پلیس جنوب به وارد آمدن خسارت‌های بی‌شماری به این نیروی انگلیسی منجر می‌شود.

از سوی دیگر نارضایتی صولت‌الدوله قشقایی از پلیس جنوب و اظهار مخالفت دولت‌های مرکزی با این نیرو، با قیام ضداستعماری ناصرالدیوان کازرونی و مبارزان تنگستانی، دشتی و دشتستان، سایکس را در وصول به اهداف خود ناکام گذاشته بود.^۳ در دسامبر ۱۹۱۶م/۱۳۳۴ق یک واحد پلیس جنوب که در کازرون مستقر بود از جانب ناصرالدیوان کازرونی کلانتر آنجا مورد حمله قرار گرفت و پس از خلع سلاح از شهر بیرون رانده شدند. رشادت‌هایی که پس از آن نیز توسط قشقایی‌ها در دشت ارژن، ده شیخ و خان زنیان ادامه یافت.^۴ در مه ۱۹۱۸م/۱۳۳۶ق/۱۲۹ش در عملیات ده شیخ قشقایی‌ها با ۴۵۰۰ نفر جنگجو شجاعانه علیه متجاوزان انگلیس جنگیدند و ضمن وارد آوردن تلفات فراوان به آن‌ها خود نیز در حدود ۶۰۰ الی ۷۰۰ کشته بر جای گذاشتند. در این جنگ ناصرالدیوان کازرونی نیز به همراه مجاهدان کازرونی قشقایی‌ها را کمک کردند و در خاتمه جنگ که با پیروزی مجاهدان توأم بود سردار عشایر صولت‌الدوله مکتوبی برای ناصرالدیوان کازرونی فرستاد و از جوانمردی و رشادت وی در مبارزه با انگلیسی‌ها تشکر و قدردانی کرد. حمله صولت‌الدوله به شیراز و نهضت ضدانگلیسی مردم فارس یکی از صحنه‌های پرشور بروز احساسات ضدبیگانه در ایران محسوب می‌شود. قسمتی از اعلامیه صولت‌الدوله قشقایی در خرداد ۱۲۹۷ش/۱۳۳۶ق به نقل از کتاب ایران در دوره سلطنت قاجار بدین گونه است: «من به همه اعلام می‌دارم که قشون پلیس جنوب که در نزد حکومت ایران رسمیتی ندارد، باعث آن شده که قشقایی‌ها و ساکنین کازرونی، دشتستانی و سایر نقاط به موجب دستور دولت ایران برای دفاع از اسلام اقدام نمایند».^۵ در ماه شعبان ۱۳۳۶ق که مذاکرات برای راضی کردن صولت‌الدوله و ترک ترک مخاصمه ادامه داشت، وی در پاسخ فرستادگان دولت تاکید کرد که به امر دولت متبوعه خود برای

^۱ قدیانی، فرهنگ جامع تاریخ ایران، ص ۵۷.

^۲ افشار، دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی، ص ۵۵۴.

^۳ مشایخی، بازخوانی تاریخ معاصر شیوه‌های انگلستان در کنترل قیام‌های ضداستعماری، ص ۱۹.

^۴ مشایخی، سال‌شمار وقایع جنوب ایران، ص ۱۰۳.

^۵ شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۵۸۱ و ۵۸۲.

جنگ با اجنبیان متعددی آمده و حاضر نیست از مقابله با پلیس جنوب دست بکشد. صولت‌الدوله در مقابل تصمیم‌ها مبنی بر تطمیع وی متذکر می‌شد که: «من حاضر هستم که از ریاست ایل قشقایی که همه به منزله فرزندان من هستند صرف‌نظر کنم به علاوه مبلغ دویست هزار تومان هم نقدا تقدیم میکنم مشروط بر اینکه انگلیسی‌ها به کلی از ایران خارج شوند و یگانه درخواست من همین است و اگر بزودی پلیس جنوب را منحل نکنند و از فارس خارج نشوند مجبورم با آن‌ها بجنگم».^۱ نیروهای قشقایی کار را به جایی رساندند که موقعیت نیروهای بریتانیا و واحدهای پلیس جنوب را متزلزل کردند تا اینکه خیانت ناشی از جاه‌طلبی و متکی به بیگانگانه‌پرستی یکی از خان‌های قشقایی (همدستی برادران صولت‌الدوله ضد او) به کمک انگلیسی‌ها رسید.^۲

سرانجام پلیس جنوب

پس از بی‌اثر بودن موافقت نامه سپهدار در اوت ۱۹۱۶م/ شوال ۱۳۳۴ق که در آن تشکیل یک نیروی نظامی یازده هزار نفری تحت تعلیم بریتانیا پیش بینی شده بود، به رسمیت شناختن پلیس جنوب از جانب دولت ایران به مباحثاتی طولانی انجامید و بر مناسبات سیاسی دو دولت و نیز بر سرنوشت پلیس جنوب طی سال‌های جنگ اثر نهاد. در واقع، دستاوردهای واقعی این نیرو با تغییر نگرش کابینه‌هایی که پی‌درپی جای یکدیگر را می‌گرفتند، نوسان می‌یافت و به آن بستگی داشت.^۳ پس از سقوط کابینه سپهدار مقامات انگلیس به دولت و ثوق که جایگزین وی شده بود اطلاع دادند که اگر از به رسمیت شناختن پلیس جنوب سرباز زنند کمک‌های مالی را به تعویق خواهند انداخت. لذا کابینه و ثوق در ۲۱ مارس ۱۹۱۷م/ ۱۳۳۵ق طی تلگرافی از خدمات ژنرال سایکس برای اعاده نظم و قانون در جنوب تقدیر کرد و پلیس جنوب را به رسمیت شناخت.^۴ و بیان داشتند با توجه به این واقعیت که سایکس اکنون مدتی است سرگرم تشکیل قوایی برای احیای نظم می‌باشد. دولت ایران آماده است که ژنرال سایکس را در وضعیت فعلی خویش به رسمیت بشناسد، با قید اینکه تا پایان جنگ زیر نظر مستقیم دولت ایران قرار داشته باشد و به این شرط که پس از پایان جنگ دو دولت تحویل این قوا را به دولت ایران، مورد بررسی قرار دهند و به دولت در تأمین مخارج نگهداری آن با تجدیدنظر در تعرفه‌های گمرکی کمک نمایند.^۵ سایکس در این زمینه می‌گوید: «موفقیت ما در ماه ژانویه به‌واسطه رسیدن تلگرافی از نخست‌وزیر وقت و ثوق الدوله که از مساعی و زحمات من در اعاده نظم و امنیت تشکر نموده بود بهتر شد. در ۲۱ مارس پلیس جنوب از طرف دولت ایران به رسمیت شناخته شد. این عمل

^۱ رکن‌زاده، فارس و جنگ بین‌الملل، ص ۳۹۵ و ۳۹۶.

^۲ شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۵۸۲.

^۳ پیرا، پلیس جنوب ایران، ص ۱۲۰.

^۴ هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۳۴۹.

^۵ پلیس جنوب مستند به اسناد سیاسی و تاریخی، ص ۴۵.

طبعاً کمک قابل ملاحظه‌ای به پیشرفت امور نمود.^۱ اما اثرات سوء حضور پلیس جنوب در ایران از جمله موارد قابل ذکر می‌باشد که در موارد زیادی به آن اشاره شده است. از تعدیات پلیس جنوب در فارس، کرمان و یزد و غارت اهالی که خود سبب ایجاد ناامنی و نابسامانی در ابعاد گوناگون میشد و برای القاء این فکر بود که در آن شرایط، تنها نیروی توانا برای رفع مشکلات مردم نیروی پلیس جنوب است.^۲ سایکس در توجیه پلیس جنوب حضور آن را برای برقراری نظم، امنیت و مبارزه با قطاع طریق در مناطق جنوبی کشور میدانند و از این جهت حضور پلیس جنوب را لازم و منطقی می‌داند.^۳ اما در عرض حال اهالی شهر بابک گزارشی از هجوم نیروهای پلیس جنوب به قریه دهج، غارت مردم و به توپ بستن اهالی آورده شده بود.^۴ همچنین موارد دیگری از گزارشها و درخواست‌ها برای پیگیری حرکات سوء و اقدامات پلیس جنوب در تخریب روستاهایی چون دهج و جوزم ذکر شده است.^۵ سرانجام مخارج بالای پلیس جنوب و بی‌اعتمادی نایب السلطنه هند به سایکس و اختلاف نظرهایی که در این زمینه بوجود آمد سبب شد سایکس به لندن فراخوانده شود و با واگذاری امور به کلنل اورتون شیراز را به قصد هند ترک کرد.^۶ اما پلیس جنوب تا سال ۱۹۲۱م/۱۳۳۹ق فعالیت خود را ادامه داد و در طی این سال‌ها کرمان و بلوچستان، یزد، اصفهان، بختیاری، خوزستان، فارس و بنادر را مورد تاخت و تازهای خود قرار داد. مردم با جانفشانی‌های نیروهای محلی به ویژه ایلات و عشایر در مقابل این نیرو ایستادگی کرده، از همان آغاز دست به قیام‌هایی علیه پلیس جنوب زدند. این قیام‌ها که از مارس و سپتامبر ۱۹۱۶ با قیام مردم سیرجان به فرماندهی حسین خان اسفندیاپور رئیس ایل بچاقچی شروع شد و تا قیام‌های گسترده مردم فارس به فرماندهی اسماعیل خان صولت‌الدوله قشقایی، ناصرالدیوان کازرونی، زایر خضرخان اهرمی، شیخ حسین خان چاه‌کوتاهی، غضنفرالسلطنه برازجانی و برخی از خوانین بلوچستان ادامه یافت.^۷ در نسخه فوق‌العاده روزنامه فارس به تاریخ سیزدهم ربیع‌الاول ۱۳۳۷ق/ هفدهم دسامبر ۱۹۱۸م تلگرافی از طرف اداره ایالتی با این مضمون برای اشاعه فوری صادر شد: «در خصوص فارس به مجرد اینکه عملیات حاضر برای افتتاح راه شاهی بوشهر و شیراز به اتمام رسد دولت انگلستان حاضر خواهند بود که قشون جنوب ایران را تحت اقتدار دولت علیه قرار دهند. با تفهیم اینکه دولت علیه به توسط ایالت فارس ترتیبات موثری بدهند که دولتین مطمئن شوند که این تغییر اسباب تجدید اغتشاش در آن ایالت نمیشود، امنیت راه قافله و باب مخابراتی تلگرافی برای مصالح دولتین لازم است تامین شود».^۸

^۱ سایکس، تاریخ ایران، ص ۶۶۸.

^۲ جعفری، پلیس جنوب: پیگیری اهداف انگلستان، مشکلات مادی و معنوی ملت ایران، ص ۱۵۹.

^۳ باستانی راد، پلیس جنوب ایران، ص ۵۵.

^۴ بیات، ایران و جنگ جهانی اول، ص ۱۶۴.

^۵ همان، ص ۱۵۷.

^۶ مابری، عملیات در ایران، ص ۵۶۳.

^۷ همان، ص ۵۴.

^۸ رکن‌زاده، فارس و جنگ بین‌الملل، ص ۵۰۷.

پس از استعفای وثوق به دلیل ترورهای کمیته مجازات، علاءالسلطنه یک حکومت وحدت ملی تشکیل داده و نخستین اقدام دولت جدید پس گرفتن شناسایی پلیس جنوب بود.^۱ اما وثوق‌الدوله در دومین تجربه نخست وزیری خود نگرانی انگلیس را از حضور در ایران کم‌رنگ کرد. حال که دولت قوی متمایل به انگلیس بر سر کار بود، بریتانیا می‌توانست سیاستی اتخاذ کند که هم ثبات و امنیت را به ایران برگرداند و هم منافع انگلیس را در منطقه تامین کند.^۲ لذا قراردادی در اوت ۱۹۱۹/مرداد ۱۲۹۸ پس از مذاکرات محرمانه با انگلیسی‌ها بسته شد که در ماده سه آن آمده بود که دولت انگلیس به خرج دولت ایران صاحب‌منصبان و ذخایر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قشون واحدی که دولت ایران ایجاد آن را برای حفظ نظم در داخل کشور و مرزهای آن در نظر دارد تهیه خواهد کرد. تعداد و مقدار صاحب‌منصبان و ذخایر و مهمات مزبور به توسط کمیسیونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد گردید معین خواهد شد.^۳ بدین ترتیب کافی بود تا سازمان‌های مالی و نظامی ایران تحت نظر انگلیسی‌ها قرار گیرد. اما به محض افشای قرارداد مخالفتها با آن آغاز شد. پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹ش و ادامه مخالفتها با قرارداد ۱۹۱۹، با اعلام الغای آن توسط دولت سید ضیا در پانزدهم مه ۱۹۲۱ آخرین سربازان انگلیسی و هندی خاک ایران را ترک کردند و به دنبال آن مستشاران نظامی و مالی انگلیسی نیز از ایران رفتند و پلیس جنوب نیز منحل گردید.^۴ بدین ترتیب پلیس جنوب ایران که با سماجت دولت انگلیس در ۱۹۱۶م/۱۳۳۴ق تشکیل شد، در ۱۹۲۱م/۱۳۴۰ق در ابهام و سردرگمی از هم پاشید. تا جایی که به سال ۱۹۱۶م/۱۳۳۶ق بر میگردد، میتوان گفت خلای قدرت باقی مانده پس از اضمحلال قوای ژاندرمری بی‌ثباتی تشکیلات امنیتی و مهمتر از همه آغاز مشکلات در بین‌النهرین موقعیت انگلیس را در جنوب ایران پر مخاطره مینمود، به ویژه که تهدیدات عثمانی و آلمان وضعی بوجود آورده بود که از حیثیت و نفوذ انگلیس در ایران طی این سالها به شدت کاسته شده بود. به علاوه این کشور با خطر افزایش قدرت و نفوذ روسیه در ایران مواجه بود. در واقع دخالت نظامی انگلیس در ایران واکنش یک قدرت امپریالیست برای حفظ منافع خود بود.^۵ همچنانکه جورج ناتانیل کرزن نیز در این مورد میگوید: «مایه «مایه تأسفم خواهد شد که نمایش اهمیت ایران را فقط به جنبه‌های تجارتي آن محدود کرده باشم. اگر موقع طبیعی این کشور که با افغانستان صدها میل مرز مشترک دارد و تا سرحد غربی امپراتوری هند امتداد می‌یابد برای اثبات اهمیت سرشار سیاسی آن در نظر مردم انگلستان کافی ننماید لافل با شرحی که درباره سیاست روسیه و تاکتیکهای آن دولت در ایران بیان کرده‌ام این اهمیت عظیم مشهود افتاده است».^۶ به طور کلی این

^۱ هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ۳۵۱.

^۲ کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ص ۱۲۸.

^۳ همان، ص ۱۳۸.

^۴ همان، ص ۳۷۱.

^۵ پیرا، پلیس جنوب ایران، ص ۱۳۵.

^۶ کرزن، ایران و قضیه ایران، ص ۷۲۰.

این اعتراف نشان‌دهنده موقعیت سوق‌الجیشی ایران و اهمیت آن برای انگلستان بوده و از موارد غیرقابل انکار تاریخ ایران در این دوره است.

نتیجه‌گیری

جنگ جهانی اول برای ایران اثرات مخرب و زیان‌باری داشت. در شرایطی که مردم ایران در قحطی و ناامنی روزگار می‌گذراندند، نادیده‌گرفتن بی‌طرفی ایران و ورود نیروهای متخاصم جنگ به کشور، سبب ایجاد اغتشاشات فزاینده گردید. اما آنچه این کشورها برای ورود به ایران به آن استناد می‌کردند، مقابله با برخی تحرکات بود که منافع آن‌ها را تهدید می‌کرد. آنچه دول مزبور خصوصاً متفقین متذکر می‌شدند، فقدان نیروی نظامی قدرتمندی بود که بتواند از عهدهٔ مقابله با آشوب‌ها برآید. ژاندرمری ایران که بعضاً افسران وطن‌خواهی نیز در آن مشغول به کار بودند، به طرفداری از آلمان‌ها متهم بودند. این در شرایطی بود که مجلس سوم به دلیل مهاجرت عده‌ای از نمایندگان به کرمانشاه و تشکیل دولت دفاع ملی، از حد نصاب افتاده و منحل شده بود، دولتی که امید به حمایت آلمان‌ها داشت. انگلیس به هیچ‌وجه نمی‌خواست از معرکه عقب بماند و با تشکیل نیروی نظامی به فرماندهی ژنرال سرپرسی سایکس و ورود آن به بندر عباس، عملاً کنترل نظامی جنوب را به دست گرفت. اما این حرکت نمی‌توانست از سوی ایلات و عشایر جنوب چون قشقایی‌ها و تنگستانی‌ها بدون عکس‌العمل باقی بماند. لذا برخورد با آن و شورش‌ها علیه حضور پلیس جنوب بالا گرفت. عمده‌ترین حرکت در این زمینه به رهبری صولت‌الدوله قشقایی صورت گرفت. در مقابل سایکس و دولت انگلیس از ایران توقع داشتند ضمن به رسمیت شناختن پلیس جنوب در راه اعاده نظم در برخورد با اینگونه تحرکات همکاری کنند. چرا که سایکس معتقد بود هدف از حضور آن‌ها در ایران برقراری قانون و حفظ نظم و امنیت در ایران است. اگرچه به رسمیت شناختن پلیس جنوب به مباحثاتی طولانی انجامید اما دولت و ثوق ضمن تشکر از اقدامات سایکس در ایران، پلیس جنوب را به رسمیت شناخت. اما آنچه که قابل ذکر است نکات تاریک کارنامهٔ سایکس و پلیس جنوب در ایران است که غارت و به توپ بستن اهالی در فارس و کرمان و نیز مداخله در امر مراسله و تحت نظر گرفتن شوارع و راه‌ها و برخورد با نهضت قشقایی‌ها از آن جمله است. به هر روی اگر چه تشکیل پلیس جنوب تحت عنوان واکنش یک دولت استعماری برای حفظ منافع خود شناخته می‌شود، اما حضور یک نیروی نظامی بیگانه در کشور، خود می‌توانست باعث ایجاد تنش و ناامنی گردد. پس از آن انگلستان برای اینکه نقش پررنگ‌تری در ایران داشته باشد، به دنبال انعقاد قراردادی بود که تا حضور خود را رسمی و قانونی جلوه دهد. دولت و ثوق و انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ سبب شد این بار تحت نظارت گرفتن نیروی نظامی از راه دیگری صورت گیرد، اما مخالفت‌ها با آن و اتفاقات بعدی این قرارداد را نیز بی‌اثر کرد.

منابع و مأخذ

- آوری، پیتتر، *تاریخ معاصر: از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: انتشارات مدبر، ۱۳۷۳.
- آوری و دیگران، پیتتر، *تاریخ ایران به روایت کمبریج: از نادرشاه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۸۴.
- افشار، ایرج، *دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی*، ج ۲، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۰.
- اتابکی، تورج، *ایران و جنگ جهانی اول*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس، ۱۳۸۷.
- باستانی راد، حسین، «پلیس جنوب ایران»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۷۳، آبان ۱۳۸۲، ص ۵۳-۵۷.
- بیات، کاوه، *ایران و جنگ جهانی اول*، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۶۹.
- بیانی، خان‌بابا، «پلیس جنوب مستند به اسناد سیاسی و تاریخی»، *بررسی‌های تاریخی*، شماره ۵ و ۷۸، مهر و آبان ۱۳۵۷، ص ۶۵-۱۰۲.
- پیرا، فاطمه، «پلیس جنوب ایران»، *فرهنگ*، شماره ۴۳، پاییز ۱۳۸۱، ص ۱۱۷-۱۳۸.
- جعفری، فریبا، «پلیس جنوب: پیگیری اهداف انگلستان، مشکلات مادی و معنوی ملت ایران»، *تاریخ روابط خارجی*، شماره ۱۸، بهار ۱۳۸۳، ص ۱۵۷-۱۸۸.
- رکن‌زاده (آدمیت)، محمدحسین، *فارس و جنگ بین‌الملل*، تهران: اقبال، ۱۳۵۷.
- سایکس، سرپرسی، *تاریخ ایران*، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران: افسون، ۱۳۸۰.
- _____، *ده هزار مایل در ایران*، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۳۶.
- سپهر، احمدعلی، *ایران در جنگ بزرگ*، تهران: چاپخانه بانک ملی ایران، ۱۳۳۶.
- سفیری، فلوریدا، *پلیس جنوب ایران*، ترجمه منصوره اتحادیه و منصوره جعفری فشارکی، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴.
- شمیم، علی اصغر، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: انتشارات مدبر، ۱۳۸۴.

- فروزانی، سید ابوالقاسم، «چند سند تاریخی درباره کشمکش‌های حبیب‌الله خان قوام‌الملک و اسماعیل خان صولت‌الدوله»، *دانشگاه الزهراء*، شماره ۵۳، بهار ۱۳۸۴، ص ۱۲۱-۱۴۲.
- قدیانی، عباس، *فرهنگ جامع تاریخ ایران*، تهران: انتشارات آرون، ۱۳۸۷.
- کاتوزیان، محمدعلی، *دولت و جامعه در ایران*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.
- کرزن، جورج ناتانیل، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- مابری، جیمز، *عملیات در ایران*، ترجمه کاوه بیات، تهران: رسا، ۱۳۶۹.
- مجد، محمدقلی، *انگلیس و اشغال ایران در جنگ جهانی اول*، ترجمه مصطفی امیری، تهران: موسسه مطالعات پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۰.
- مشایخی، عبدالکریم، «بازخوانی تاریخ معاصر شیوه‌های انگلستان در کنترل قیام‌های ضداستعماری»، *زمانه*، شماره ۵۲، دی ۱۳۸۵، ص ۱۴-۱۹.
- _____، «سال‌شمار وقایع جنوب ایران»، *شاهد یاران*، شماره ۵۲، اسفند ۱۳۸۸، ص ۹۹-۱۰۴.
- موسوی‌نژاد، سیدعلی، رئیس‌علی، «جلوه‌دار قیام»، *شاهد یاران*، شماره ۵۲، اسفند ۱۳۸۸، ص ۴۰-۴۸.
- وثوقی، محمدباقر، «قیام آیت‌الله سید عبدالحسین لاری»، *گنجینه اسناد*، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۰، ص ۱۴۸-۱۵۴.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، *تاریخ روابط خارجی ایران*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶.